

احتمال کشته شدن فائزه هاشمی بعد از انتشار نامه جنجالی از نگاه زیباکلام

صادق زیباکلام گفت: من که به واسطه بیماری‌ام در بند موقت بودم و در بندی که اکثریت زندانیان سیاسی بودند، من حضور نداشتم. ضمن اینکه در اوین زندانیان سیاسی همه یک‌جا نگه داشته نمی‌شوند و در بندهای مختلف اینها را تقسیم کرده‌اند.

به گزارش سایت خبری پرسون، صادق زیباکلام، استاد بازنشسته دانشگاه تهران که سابقه زندان سیاسی پیش و پس از انقلاب را دارد، گفتگویی با هم میهن انجام داده است که در ادامه می‌خوانید؛

اخیراً نامه‌ای به قلم فائزه هاشمی منتشر شده که نکاتی را درباره فضای داخلی زندان در بین زندانیان سیاسی بیان کرده است. به‌عنوان اولین سوال با توجه به تجربه‌ای که شما از زندان قبل و پس از انقلاب دارید، تحلیل‌تان از فضایی این‌چنین که در زندان وجود دارد، چیست؟

من این رنج‌نامه را با توجه به تجربه‌ای که پیش از انقلاب داشتم، کاملاً می‌توانم درک کنم و بفهمم که چه می‌شود که یک زندانی سیاسی مثل فائزه هاشمی به نقطه‌ای می‌رسد که چنین نامه‌ای را بنویسد. یعنی می‌توانم آن وضعیت روحی که ایشان در آن قرار گرفته و زندان در زندان شده را کاملاً درک کنم، زیرا خودم دقیقاً در چنین شرایطی در زندان قبل از انقلاب در سال‌های ۵۴ و ۵۵ قرار گرفته بودم که واقعاً برایم زندان در زندان شده بود.

یکسری چیزهایی شاید خیلی پیش‌پاافتاده بود و من به‌عنوان یک فرد می‌خواستم اینها را انجام دهم ولی کسانی که زعامت و رهبری سیاسی زندان در دست‌شان بود، یعنی رهبران مجاهدین و چریک‌های فدایی خلق، بنابر دلایلی که برای خودشان داشتند، با رفتار من موافق نبودند. برای مثال هیچ‌کس حق نداشت که تقاضای عفو کند و بگوید که من نمی‌خواهم دیگر در زندان بمانم.

در دوران قبل از انقلاب در میان زندانیان سیاسی، اینطور بود که اگر کسی تقاضای عفو می‌کرد، با او مانند جذامی‌ها رفتار می‌کردند، مثل اینکه این آدم خائن است و بزرگترین خیانت را کرده است. در بند ما در زندان قصر، حدود ۳۰۰ نفر حضور داشتند و یکی از این ۳۰۰ نفر تقاضای عفو می‌کند. دیگران هم می‌فهمند و او را بایکوت می‌کنند. یعنی اصلاً هیچ مراوده‌ای با او نداشتند، مثل اینکه این آدم اصلاً وجود ندارد اما من این رفتار را قبول نداشتم. من با آن زندانی همچنان عادی برخورد می‌کردم اما آنها فوق‌العاده از این کار ناراحت شده بودند و من را تحت فشار قرار می‌دادند که چرا شما با این آدم مراوده داری، باید مثل بقیه زندانی‌ها با ایشان به طور کامل قطع رابطه کنی.

من استدلال این بود که هر انسانی این حق را دارد که خواسته باشد با رژیم شاه مبارزه کند و این آقایی که تقاضای عفو کرده، یک زمانی مبارزه کرده و به زندان افتاده و از این حق برخوردار است که دیگر نخواهد مبارزه کند و بخواهد مثل بقیه مردم در بیرون از زندان زندگی عادی داشته باشد. اما آنها می‌گفتند مبارزه به دلخواه نیست و زندان بودن‌مان بخشی از مبارزه‌مان است و روحیه کسانی که دارند مبارزه می‌کنند را پایین می‌آورند.

یعنی کم و بیش مشابه همین وضعیتی بود که خانم فائزه هاشمی ترسیم کرده است که فضایی وجود دارد که عده‌ای که رهبری و نفوذ دارند، وضعیتی را ایجاد می‌کنند که هیچ‌کس حق ندارد با آنها مخالفت کند و این دقیقاً همان وضعیتی است که سال ۵۴ و ۵۵ در زندان قصر وجود داشت و کسی حق نداشت مغایر چیزی که رهبران مجاهدین و چریک‌های فدایی خلق می‌گفتند، رفتار کند.

من این را کاملاً می‌فهمم که خانم هاشمی دروغ نمی‌گوید، وضعیتی پیش آمده که همه باید مثل آن فردی که در زندان بزرگتر است رفتار کنند. الان هم اگر دقت کنید، خیلی سازمان‌های سیاسی همینطور هستند، مثلاً وقتی در القاعده هستید، شما اگر چیزی که بن‌لادن گفته را نخواهید اجرا کنید، به شدت مجازات می‌شوید؛ شما اگر با داعش باشید باید حرف‌شنوی مطلق داشته باشید.

شما اخیراً هم زندان بوده‌اید. این تجربه زندان پس از انقلاب چطور بود؟

من که به واسطه بیماری‌ام در بند موقت بودم و در بندی که اکثریت زندانیان سیاسی بودند، من حضور نداشتم ولی هیچ بعید نمی‌دانم در آنجا چنین وضعیتی برقرار بوده باشد. ضمن اینکه در اوین زندانیان سیاسی همه یک‌جا نگه داشته نمی‌شوند و در بندهای مختلف اینها را تقسیم کرده‌اند. اما نکته دیگری که در رنج‌نامه خانم هاشمی وجود دارد این است که افرادی که الان مبارزه سیاسی می‌کنند و به خاطر مبارزه سیاسی زندان می‌افتند، چقدر ما می‌توانیم مطمئن باشیم که این افراد وقتی خودشان به قدرت رسیدند، به دموکراسی وفادار باشند.

این هم نکته مهم دومی است که خانم هاشمی مطرح کرده است و از این نظر هم به خانم هاشمی حق می‌دهم و خلاصه حرف خانم هاشمی این است که اگر کسی الان دارد علیه نظام جمهوری اسلامی مبارزه می‌کند، اگر کسی الان می‌گوید من خواهان دموکراسی و آزادی هستم، به‌هیچ‌وجه به این معنی نیست این فرد اگر خودش روزی به قدرت برسد، دقیقاً به همان اهداف و آرمان‌های دموکراسی وفادار باشد و این نکته را صراحتاً خانم هاشمی گفته است.

می‌گوید که رفتار برخی افرادی که هم‌بند او در زندان هستند و ادعای دموکراسی دارند، خیلی تفاوتی با رفتارهای سیاسی و اجتماعی سیستم ندارد و من

اینجا هم با ایشان هم‌عقیده هستم. بزرگترین دلیل رفتار بسیاری از زندانیان سیاسی بعد از انقلاب است. خیلی از کسانی که عملاً دموکراسی را وقع ننهاند و دموکراسی برای آنها خیلی ارزشی نداشت و رفتارهای منطبق بر دموکراسی و آزادی بیان و انتخابات آزاد نکردند، افرادی بودند که پیش از انقلاب در اوین و زندان قصر بودند.

مسعود رجوی چقدر به دموکراسی پایبند بود؟ حرفم درباره الان نیست. همان ابتدای انقلاب را می‌گویم، سال‌های ۵۹ و ۶۰ چقدر به دموکراسی پایبند بود. سران حزب توده، چریک‌های فدایی خلق چقدر به دموکراسی پایبند بودند؟ آقای هادی غفاری، شیخ صادق خلخالی و اسدالله لاجوردی چقدر به دموکراسی پایبند بودند؟ از چهره‌هایی که مبارزه سیاسی کرده بودند و زمان شاه زندان رفتند، بعد از انقلاب چند نفر پای دموکراسی ایستادند؟

واقع مطلب این است که من تنها کسی را که می‌توانم محکم بگویم پای دموکراسی ایستاد، مرحوم مهندس بازرگان بود. من واقعاً دیگر نمی‌شناسم زندانیان سیاسی دیگر زمان شاه را که بعد از انقلاب دموکراسی برایشان اهمیت داشت و پای دموکراسی ماندند. به جز مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم آیت‌الله منتظری نمی‌توانم روحانیون دیگری را پیدا کنم و بگویم دموکراسی برایشان خیلی اهمیت داشت.

یعنی همان دموکراسی که به خاطر نبودش اینها با رژیم شاه مبارزه کردند، وقتی قدرت گرفتند چقدر به آن وفادار بودند. این نکته هشداردهنده‌ای است که فائزه هاشمی داده که افرادی که الان در زندان زنان هستند، معلوم نیست اینها چقدر به دموکراسی وفادار باشند. من خودم خیلی کم دیده‌ام زندانیان سیاسی دوره شاه را که بعد از انقلاب سنگ دموکراسی را به سینه بزنند. تعدادشان خیلی کم بوده است. ببینید کسی که در زندان نظام شاهنشاهی حق انتخاب قائل نبود، چه دلیلی وجود دارد که سال ۵۷ و ۵۸ که انقلاب شد، آن فرد پای دموکراسی بایستد.

آدم آرام آرام می‌تواند بفهمد که چه شد آن انقلاب ۵۷ که آن همه مطالبات دموکراتیک داشت، چرا به آن اهداف و آرمان‌ها به میزانی که مورد نظر بود نرسید. خانم هاشمی درست می‌گوید؛ البته اینجا من نکات دیگری هم به ذهنم می‌رسد که شاید کم‌اهمیت‌تر باشد. من فکر می‌کنم بخشی از کینه‌ای که به فائزه هاشمی نشان داده می‌شود، توسط اپوزیسیون است، زیرا ایشان دختر اکبر هاشمی‌رفسنجانی است، زیرا محجبه است، زیرا ایشان وقتی که عکس گرفته، پرچم شیر و خورشید را پشت سرش نگذاشته است. اگر فائزه هاشمی حجاب نمی‌داشت و پرچم شیر و خورشید را پشت سرش می‌گذاشت و بعدش چنین نامه‌ای می‌نوشت؛ آن وقت ایران اینترنشنال برایش چه می‌کرد و چقدر از ایشان طرفداری می‌کردند.

تبعات نوشتن این نامه چه می‌تواند باشد؟ این موضوع هم وجود دارد که در پایان نامه فائزه هاشمی درباره حفظ جاننش نکته‌ای را بیان کرده است.

من در قسمتی که گفته احتمال دارد کشته شود با ایشان موافق نیستم و فکر می‌کنم مقدار زیادی فشارهایی است که از سوی هم‌بندی‌ها به ایشان وارد می‌شود. این نامه باید برای فعالین سیاسی، جامعه‌شناسان، مورخین ما و افرادی که به مسائل سیاسی و اجتماعی علاقه دارند، پرسش‌های عمیقی را ایجاد کند که به‌رغم این همه مبارزه برای آزادی، دموکراسی، حاکمیت قانون و نبود زندانی سیاسی، چه می‌شود که از مشروطه به این سمت، با این همه مبارزه، آثارش زیاد نبوده است. نامه خانم هاشمی‌رفسنجانی چیزهایی را به ما نشان می‌دهد که قابل تأمل است.